



# سبک سپاهانی و روزگار بازگشت

دکتر جلال‌دین کزازی - عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی

سخنوران دوره بازگشت ضد هنر بود. هنر در ساختار و سرشت و بنیاد خویش آفرینش است. ویژگی آفرینش نوگرایی است. هرگز نمی‌توان دوبار به آفرینش، به گونه‌ای یکسان دست یازید. هر زمان که هنر مند می‌آفریند، خواه ناخواه آنچه آفریده می‌شود، پدیده‌ای است دیگرسان. حتی اگر جهان‌شناسانه بنگریم، آفریدگار نیز هرگز دوبار یک پدیده را نمی‌آفریند. جهان‌جهانی است که هر دم نو می‌شود. آفرینش دم به دم رخ می‌دهد. اما چون برنامه ریزی شده است، در چشم ما یکسان می‌نماید. همان سخن است که گفته‌اند، «لا تکرار فی التجلی». من نمی‌خواهم به این زمینه پردازم، چون بیرون از گفتار من خواهد بود. هر آفرینش هنری رخدادی است که تنها یکبار روی می‌دهد. اگر هنرمند خود بخواهد کار خویشتن را دوباره تکرار کند، نخواهد توانست. چرا؟ چون هنر زاده ناخود آگاهی است. ویژگی دیگر بنیادین که آفرینش هنری را از دیگر تلاش‌های فرهنگی آدمی جدا می‌دارد و باز می‌شناساند، این است که هنر آفرینشی است که ناخود آگاهانه رخ می‌دهد. هنرمند به هنگام آفریدن نمی‌داند که به چه کاری دست می‌یازد. هرگز نمی‌توان برای هنرمند، برنامه ریخت، راه نشان داد. هنر گونه‌ای تلاش تب‌آلوده است

به نام خداوند جان و خرد. با درودی گرم به همه شمایان که سپاهانیانی هستید و دریای فرهنگ ایران را شاه ماهیان. من در این گفتار کوتاه، خواهم کوشید نگاهی پدیدار شناسانه، به دو شیوه سخن پارسی بیفکنم. یکی شیوه‌ای است که خوشتر می‌دارم آن را سبک سپاهانی بنامم. دیگر دوره‌ای است در شعر پارسی که به روزگار بازگشت نام برآورده است. دوست سخنور و نازک اندیش من جناب «احتشامی» واژه‌ای نغز را در سخن از این دوره بکار بردند. با اینکه این واژه واژه‌ای است بیگانه، از آنجا که آکنده از معناست و این دوره را به زیبایی نشان می‌دهد، بر دل من نشست. روزگار بازگشت را ایشان گونه‌ای کودتای ادبی نامیدند. داستان ستیزه سخنوران بازگشت، با شاعران بزرگ سبک سپاهانی، داستانی است که بر همه شما روشن است. اما آنچه من خواهم گفت این است که از دید هنر به این دو شیوه در سخن پارسی بنگرم.

## دوره بازگشت

از دید من این دوره روزگار تاریک شعر ایران است. بسیاری از مایه‌ها، توان‌های شگرف در سخنوری، در این روزگار تاریک فسرده‌اند. چشمه‌های جوشان طبع سخنورانی بزرگ خشکیدند. چرا؟ زیرا که آرمان و آماج

در هنرمند، برای رهایی. برای گسستن بندها. برای گریز از روزمره گی‌ها. آزمونی تاریخی آشکار می‌دارد بر ما که هر زمان خواسته اند برای هنرمند، راهی نشان بدهند، برنامه ای بریزند، هنر، از میان رفته است. این آزمون تاریخی را ما در شوروی آشکارا می‌بینیم. دولتمردان شوروی می‌کوشیدند هنرمندان را در راهی از پیش نهاده بیفکنند. گفتند یا در این زمینه‌ها، در این قلمروها، می‌آفرینید یا خاموش خواهید ماند. هنر در سرزمین روسیه که تا آن روزگار درخشان و شکوفان بود، فرو پژمرد. از آن بزرگ نویسندگان نامور، نشانی برجای نماند، زیرا که هنر آزمونی است درونی، نهادین در هنرمند. هنرمند خود نیز نمی‌داند به روشنی بر او چه می‌گذرد. شاید هنرمند هنرشناس نیز باشد اما هنرشناسی دیگر است و هنرمندی دیگر. آن زمان که او هنرمند است، هنرشناس نمی‌تواند بود. زمانی که اثر هنری آفریده شد، هنرمند می‌تواند هنرشناسانه در آن اثر بیندیشد، آن را پژوهد، بر رسد. گاهی ما این هر دو را با هم در می‌آمیزیم. بسیاری دانشجویانی که پیش از آنکه به دانشکده ادبیات در آیند، طبعی دارند، شعری می‌سرایند، اما پس از چندی که دانشجوی شدند، گلابه می‌کنند که حتی به سرودن بیتی توانا نیستند. این مایه شگفتی آنهاست اما اگر جز این باشد، براستی شگفت انگیز است. زیرا هرگز در دانشگاههای ادب، سخن بر سر این نیست که شاعر بپروند. آنجا سخن شناس، ادب دان و دانشور شعر و پرورده می‌شود. زمانی که دانشجوی به دانشگاه می‌آید، با دانش شعر آشنا می‌شود، هنرشناسی به گونه‌ای بر هنرمندی در وی چیره می‌گردد. از دانش شعر مجهز شده بود آن چشمه بر جوشد، جوشی دیگرسان خواهد داشت. از آنجاست که هر رخداد هنری تنها یکبار روی می‌دهد. اگر هنرمند حتی بخواهد خویشتن را تکرار کند، آنچه در پی خواهد آمد، اثری دیگر سان خواهد بود. اما سخنوران بازگشت پایه را بر پیروی بر

**در دانشگاههای ادب  
سخن بر سر این نیست  
که شاعر بپروند. آنجا سخن شناس  
ادب دان و دانشور شعر  
پرورده می‌شود**

تکرار نهاده بودند. آرمانشان در آفرینش هنری واپس گرایانه بود. می‌کوشیدند که از استادان بزرگ کهن در سخنوری، پیروی کنند. آن جاست که کار آنان از دید من کاری است یکسره وارونه ساختار و آرمان هنر. من حتی برآنم که این آشفتگی که ما در این روزگار در پاره‌ای از شیوه‌های سخن پارسی می‌بینیم مرده ریگ و یادگاری است که از دوره بازگشت ادبی برجای مانده است، اما شعر ایران در سرزمین‌های دیگر که این خیزش ادبی، راه بدانها نبرده بود، راه سرشتین خود را پیمود. از آنجاست که در آن سرزمین‌ها سخنورانی به هم رسیدند که در شمار بزرگان ادب ایران هستند. برترین چهره در آن میسان بیدل «دهلوی» است. شاید سروده‌های بیدل امروز با پسند هنری ما ایرانیان آنچنان که می‌سزد، سازگار نیفتد. زیرا که سخنوران دوره بازگشت این پسند را دگرگون کرده اند. اما بیدل سخنوری است که در گونه خود بی‌همتا است. آن سه دبستانی که در ادب پارسی پیش از دوره بازگشت سراغ می‌کنیم با همه چند و چونی که در این رده بندی هست، دبستان‌هایی است که بر پایه سرشت هنر، پدید آمده است، یعنی سبک خراسانی، سبک عراقی و سبک سپاهانی. شعر راه راستین خود را پیموده است اما آن انجمنی که در اصفهان سامان داده شد، بندی باز دارنده، در برابر بالیدن شعر پارسی پدید آورد. شعر به بیراهه در افتاد. هنوز ما پیامدهای آن را در روزگار خود به گونه ای باز می‌یابیم. از



سخنوران بازگشت پایه را بر

پیروی بر تکرار نهاده بودند

و آرمانشان در آفرینش هنری، واپس گرایانه بود.

در صورتی که اگر هنرمند حتی بخواهد

خویشتن را تکرار کند آنچه

در پی خواهد آمد اثری دیگرسان خواهد بود

آنجاست که سخنوران سبک سپاهانی، سخنورانی هستند که دنباله سنت ادبی ایران را برنامه کار شعر خود ناخود آگاهانه برگزیده‌اند. اما سخنوران بازگشت خواستند آگاهانه به روزگاران گذشته بازگردند. این روند وارونه، روندی ضد هنری بود. اگر من بخواهم همچنان با نگاهی فراگیر و پدیدار شناختی به این سه شیوه در سخن پارسی بنگرم می‌توانم گفت که سروده‌های سخنوران خراسان، آنچه آن را سبک خراسانی می‌نامیم، در شیوه‌ای سروده می‌شد که آن شیوه بر پایه پیکره در سخن استوار بود. آفرینش هنری، ترفندهای ادبی، رفتارهای زیبا شناختی، بیشتر باز به پیکره سخن می‌گشت. در شیوه عراقی پیکره و پیام هر دو زمینه آفرینش هنری را پدید می‌آورد. در سبک سپاهانی بار کار این آفرینش بر دوش پیام افتاد. شاید این دیدگاه در نگاه نخستین، مایه شگفتی پاره‌ای از دوستان سخن سنج در این بزم ادبی بشود که چگونه من بر آنم که در شعر خراسان خاستگاه و بستر آفرینش ادبی پیکر سخن بوده است. این شگفتی هم از آنجاست که گاهی به ما در دانشگاهها می‌گویند که سروده‌های خراسانی، از آن میان شاهنامه،

نظم است نه شعر. می‌پرسیم که چرا شاهنامه نظم است؟ می‌گویند که چون بسیاری از بیت‌های شاهنامه ساختار هنری ندارد. هیچ آرایه بدیعی آنها را نیاراسته است. هیچ ترفندی ادبی از گونه استعاره، تشبیه، مجاز، کنایه در آنها بکار نرفته است. پندار خیز نیست پس نظم است، نه شعر. این دیدگاه یکسره وارونه است. این کسان، شعر ناب را با آنچه هنوز به قلمرو شعر نرسیده است، در آمیخته‌اند. درست است که سخن فردوسی یا دیگر شاعران بزرگ خراسان آراسته و نگارین نیست، اما معنای این سخن آن نیست که این سروده‌ها ارزش شعری ندارد. آنچه که من می‌گویم در سخن خراسانی پایه بر پیکره نهاده شده است، به همین نکته نغز باز می‌گردد. سخنوران خراسانی از توانش‌های سرشتین نهفته در زبان، برای آفرینش زیبایی بهره می‌برند. آنجا زیبا شناسی سخن برونی بر ساخته نیست. شما بیت‌های بسیار را از سخنوران خراسانی می‌شنوید، می‌خوانید، سخت در دل شما کارگر می‌افتند، شما را بر می‌خورانند، آنچنان که ناخواسته در یاد شما می‌مانند. چرا چنین است؟ اگر این بیت‌ها هنری نبود، کار ساز و اثر گذار نبود. چگونه می‌توانست آن مایه شور و شرر در جان شنونده یا خواننده بیافریند؟ آنچه سخنوران خراسانی در سروده‌های خود بدان کام یافته‌اند که پدید بیآورند، از دیدگاه زیبا شناسی، گونه‌ای از زیبایی است که در یافتنی است، اما بازگفتنی نیست. از آن گونه زیبایی است که خواجه بزرگ با بهترین واژه‌ای که می‌توان یافت به روشنی و رسائی آن را، «آن» خوانده است. «بنده طلعت آن باش که آنی دارد» زیبایی هنری زیبایی «آن» است. اگر ما بتوانیم راز زیبایی هنری را دانشورانه به سر آشکار بداریم، همین نکته خود گویای این است که آن زیبایی هنری، هنوز به سر آمدگی و پروردگی بایسته نرسیده است. هنر اگر شور انگیز است و شرر خیز، از آنجاست که همواره راز آلود است. شما نمی‌توانید به این پرسش که چرا آن اثر هنری زیباست، پاسخی فرجامین بی‌چند و چون بدهید، همواره نغزی‌هایی، نازکی‌هایی، شگرفی‌هایی

است که از نگاه دانشوران هنرشناس، سخن سنج، به دور می‌ماند. اگر شما دانشورانه بتوانید ساختار پندارینه و هنری را در شعر نشان بدهید، این خود به تنهایی گویای خامی آن سروده است. آفرینش هنری نزد سخنوران خراسانی در آن سوی آن می‌گذرد. به دل می‌توان زیبایی هنری را در این سروده‌ها دریافت نه به سر.

دانش زیبا شناسی ما، نارساست، ناتوان است از اینکه بتواند راز زیبایی را در سروده‌هایی از گونه بیت‌های بلند و دل‌پسند و ارجمند فرزانه طوس بیابد و بشناسد. خوب شاید کسی بگوید پس اگر دانش ما نمی‌تواند راز زیبایی را بگشاید، از کجا بدانیم که آن اثر زیباست، پاسخ این است، آنجا باید پایه را بر دل نهاد، ما زمانی که پاسخی بی‌چند و چون نمی‌توانیم به پرسشی بدهیم، شیوه‌ای را که به کار می‌گیریم، برای اینکه به هر گونه پاسخی برای پرسش بیابیم، آمار می‌گیریم. شما نگاهی به کتاب - برای نمونه می‌گویم - امثال و حکم روان شاد «دهخدا» بیفکنید. بیشینه بیت‌هایی که در این کتاب آورده شده است یعنی بیت‌هایی که بر زبان مردم ایران روان گردیده است، از سخنوران خراسان است. از سعدی است یا از فردوسی است. از سخنوران هنرور با آن سروده‌های بر ساخته، آراسته، نگارین، کمتر نشانی در این کتاب می‌توان یافت. پس مردم ایران آن سروده‌ها را بر گزیده‌اند. بیتی زیبا نزد می‌شود که سخت در دل مردم کارگر افتاده باشد. در یادشان، در نهادشان استوار مانده باشد. به هر روی من این نکته را گفتم برای اینکه خواست خود را از اینکه سروده‌های خراسانی بر پایه پیکره آفریده می‌شده‌اند بر شما روشن بدارم.

در شیوه عراقی پیکره و پیام دوشادوش یکدیگر پیش می‌روند. از آنجاست که ما می‌توانیم بسیاری از رازهای زیبا شناختی را در سروده‌های عراقی به یاری دانش‌های سه‌گانه زیبا شناسی که بدیع و بیان و معانی است، باز نماییم و نشان بدهیم. اما در سبک سپاهانی که می‌توان به گونه‌ای آن را وارونه سبک خراسانی دانست، پایه بر پیام

است. پیکره، آنچنان فروغی ندارد. از دیر زمان خرده‌ای که بر سخنوران سبک سپاهان گرفته‌اند، این است که پروای لفظ آنچنان که می‌سزد ندارد، این خرده به جاست. اما پیام، پیام پندار شناختی، پیام هنری، آنچنان نغز است، آنچنان ژرف است، آنچنان از آزمون‌های دیر پای سخنور برآمده است که آن پژمردگی و سستی پیکره را می‌پوشاند. شعر سپاهانی که تاریخ نگار انگلیسی آن را به درستی شعر صفوی خوانده است، با دیگر هنرهایی که در روزگار صفویان در ایران رواج داشته است، همساز است. ما نمی‌توانیم هنری را از دیگر هنرها گسسته و جدا افتاده بنگریم و بررسییم. پسند زیبا شناسی هر روزگار، کما بیش یکسان است.

شما همان نازک اندیشی، همان استادی را که هنرمند ریز نگار، مینیاتوریست اصفهانی در آن زمان در نگاره‌هایی که نقش می‌زند، بکار گرفته است، در بیت‌های سخنوران سبک سپاهانی می‌بینید. آنجا همان ژرف کاوی، آن باریک بینی، آن خرده سنجی دیده می‌شود. تنها جدایی در این است که آن نگارگر با رنگ‌ها نقش را می‌زند. این سخنور با واژگان. از آنجاست که باز به درستی سبک سپاهانی را شیوه تک بیت گفته‌اند. چرا؟ برای اینکه در غزل‌های سبک سپاهانی هر بیتی از دید پیام، بیتی است جداگانه. ساختاری ویژه خویش دارد. پیام معنا در آن بیت آغاز می‌شود، در همان جا به فرجام می‌آید. آنچه بیت‌ها را به هم می‌پیوندد رشته‌ای برونی است. وزن و قافیه است. هر بیت به ریز نگاری می‌ماند که به تنهایی گویاست.

به هر روی سخنوران روزگار بازگشت گزندی بنیادین و دیر پای بر روند شعر ایران زده‌اند. این بیراهه‌گی، شعر را از راه درست و سرشتین خود بدر انداخت.

من دوباره می‌گویم؛ این آشفتگی و نابسامانی که ما امروز در شعر با آن روبرو هستیم، پیامد و پس‌لرزه آن کودتایی است که این سخنوران به گفته جناب احتشامی در شعر پارسی انجام داده‌اند. از شکیبی که ورزیدید، سپاسگزارم.